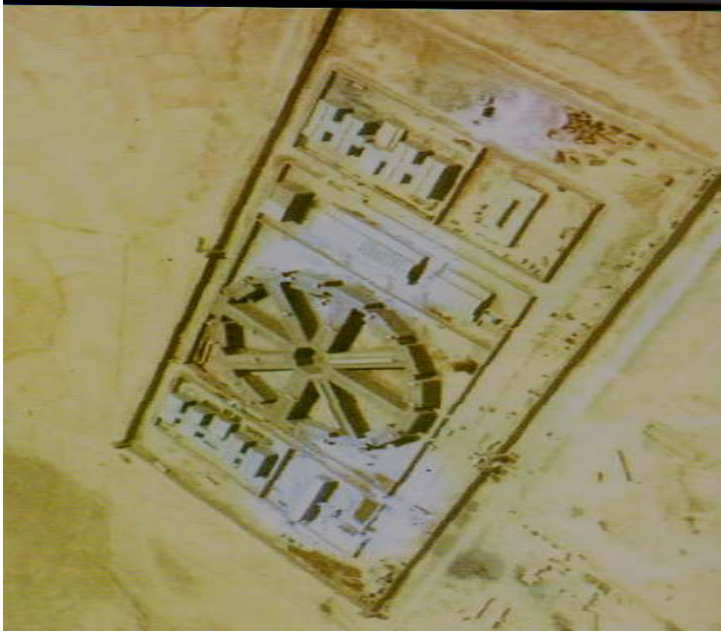


عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

ﷻ
 با خاطره زنده یادان جنبش انقلابی کشور
 که بر علیه تجاوز سوسیال امپریالیزم رزمیدند .
 به : ادامه دهندگان راه پر افتخار آنان
 که هم اکنون بر ضد اشغال کشور
 توسط امپریالیزم امریکا و شرکا می رزمند.
 پ . رتبیل (کبیر توخی)

عبور لحظه ها



پ .
 رتبیل
 (کبیر توخی)
 (

(2006 -12-28)

زندان پلچرخی

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

نگاشته و شعری بلند (" به خلق های آزاده افغان ") از مبارز نامور ایران (اشرف دهقانی)
 بر " عبور لحظه ها " صفحه ۲
 " آزمون " شعری از ناجیه بهمن (همسر زنده یاد بهمن) بر " عبور لحظه ها " صفحه ۴

- ۱- عبور لحظه ها
- ۲- تابوت شهر
- ۳- ضحاک
- ۴- پیمان کج آیین آباد
- ۵- فتح محال
- ۶- مینا، طغیانگر بی همتا
- ۷- چیستان
- ۸- بذر شهاب
- ۹- آدرخش
- ۱۰- غرش موجه ای ما
- ۱۱- تصاویر
- ۱۲- برکتیبه ای سپر
- ۱۳- "چیرز" (به سلامتی)
- ۱۴- غریق و صخره
- ۱۵- فریاد کن با ساز
- ۱۶- محموله زهرناک
- ۱۷- بسوی آزادی
- ۱۸- تنها نیم
- ۱۹- جنگ به فرمان
- ۲۰- اگر راست نگویی . . .
- ۲۱- خرافه و سپیده
- ۲۲- تو مفهوم انسانی
- ۲۳- " چریکهای فدایی خلق ایران "
- ۲۴- رفقا
- ۲۵- " قطب نما "

زیر نویس سروده ها به صفحات ۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰ درج است

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

"عبور لحظه ها" با زبان شعر، ستمکاران در افغانستان را به تصویر کشیده است ، چه ماردوش ضحاک باشند، چه ساطور به دستان جلاد و چه تهی مغزان سنگسار چی . " عبور لحظه ها" از مبارزه خلقهای آزاده افغان گفته است و از انسان های آزاده ای که نه دمی از مبارزه با ستم و ظلمت باز می مانند و نه امید به آینده روشن را از دست وا می نهند. با ایمان به پیروزی خلقهای آزاده افغانستان بر دشمنانشان که دشمنان همه ما هستند، قطعه زیر را به دفتر "عبور لحظه ها" از شاعر گرامی، پ. رتبیل تقدیم می کنم.

اشرف دهقانی

نومبر 2006

به خلقهای آزاده افغان

به آزاده هائی که هنوز
از عبور لحظه های ظلمانی
جانکاه دردی نشسته بر جان دارند
و لیک هنوز
آزادی را، عشق را
و باید انسان گونه زیستن را
فریاد سر می دهند
از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان.



فریاد سر می دهند
از سرزمینی که ارتجاع
در چندین سال تهاجم ویرانگرش
چندین چهره عوض کرد در آنجا
به سان جادوگر زشت خوی افسانه ها.



به خلقهای رزمنده دیار همسایه، افغانستان،
آنجا که ارباب جای غلامش را خود گرفت
و ارتجاع سیاه طالبان
مغلوب ساکنین بی روح خانه ابیض شد



افغانستان،
آنجا که جادوگر که رنگ به چهره نداشت
های و هوی ورودش را پیشاپیش
با سهمناک غرشی در آمیخت

عبور لحظه ها ☆☆☆☆

غرضی از آوار ریختگی یادگارهای شرق کهن (*)
و تباهی از حد گذشت.



به خلقهای آزاده افغان،
به خلقهای رزمنده ای که هنوز
با دردی از عبور لحظه های اضطراب ها و ظلمت ها
از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان
"درد مشترک" را فریاد می زنند
و آزادی را، عشق را
و باید انسان گونه زیستن را
تکرار
تکرار
می کنند.



به آزاده هائی که هنوز
ندای آزادی سر می دهند
از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان



هزاران درود
هزاران درود بر این خلقهای مبارز باد
درود بر آزاده های دلاورافغان باد.



اشرف دهقانی

نوامبر 2006

(*) اشاره به مجسمه های عظیم بودا که نابود سازی آنها به دست طالبان در خدمت موجه جلوه دادن لشکر کشی به اصطلاح دنیای تمدن به افغانستان قرار گرفت .

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

شعری را که به خاطر همسر مبارزم سید بشیر بهمن، در زندان سروده ام ، به دفتر " عبور لحظه ها " از برادرم کبیر توخی (پ . رتبیل) اهدا می نمایم.
ناجیه بهمن (20 دسمبر 2006)

آزمون...

گربکشند، برفعتگه ی دار ،

سرم

ویا،

بنهند، به زیر دیوار ،

پیکرم

ویا،

با تیری آغشته به زهر،

بدوزند جگرم

باقامت افراخته ؛ چو **سرو**

با طاقت کوهواره ؛ چو " **بهمن** "

برهنه پای **خونین**،

نهاده ام بر **دمی تیغ**

من چه خوب از **آزمون سرخ تاریخ** ؛ می گذرم

🌸 🌸 🌸 🌸 🌸

ناجیه بهمن
 زندان (سنبله ۱۳۵۹)

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

عبور لحظه ها [۱]

در آن شب پُر اضطراب و ظلمانی
 سکوت ، بال سنگین اش را
 بر سینه ی سنگفرش زندان می سایید
جلاد (۱) با سیمای هیبتناک اش می لرزید
 وز عبور لحظه ها می ترسید



زخم چرکین دو کتف **ضحاک** (۲)
 بوی گند می داد.
 فضای قصرش آکنده از سم
 در قربانگاهش تنی چند
ضحاک با هیکل وحشتناک اش ، می لرزید
 وز عبور لحظه ها می ترسید



آواز خشک کلید
 در گوش نخستین قفل پیچید
 درب آهنین سلول چرخید،
جلاد ،
 این هیولای هول و هراس _ !
 فر یاد کشید:

" **تھمتن** کیست ؟ **بهمن** کیست ؟ " (۳)
 اسیری ز جا بر خاست،
 و بسان شیر **غرید** :
 " منم گرد دوران ، منم **بهمن** ! "
 صدای **جلاد** آهسته تر شد...
 " **بهمن** ! بیا با من ،
 که **ضحاکم** تشنه ای خون است "



آواز خشک کلید،
 در گوش ششمین قفل پیچید
 درب آهنین سلول چرخید
 شش همنبرد و هم حلقه
 سرداند این شعار:
 " در اهتزاز باد درفش **گلگون آزادی** "

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

کز طنین آن

در و دیوار و غل و زنجیر لرزید.



ساطورپاشنه ی جِلاَد

برسینه ی سنگفرش زَنَدان

هزارمین قربانی را رقم زد

و آنگاه اش

جِلاَد ؛

_ این خدای دُخمه ی مرگ آفرین _

بر آستان ضحاک،

بوسه ای چند زد.



از مژه ی چشم لحظه ها ،

سرخین حماسه ای

بر کتیبه ی تاریخ چکید

و؛ اما،

در پگاه اش

آفتاب ؛

_ این کوره ی تابان هستی ساز _

بر گور شهیدان،

سجده ای چند زد.



به : قلب میهن (کابل عزیز)
که در حصار ارتش متجاوز
سوسیال امپریالیزم شوروی
قرار دارد.

تابوت شهر [۲]

گهواره ها غرقه در خون

ستاره ها،

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

اسیر پنجه ای بوم
 شط کهکشان ها بی شیر
 نیزه های نور به زیر خرگاه قیر
 چشمه های خون جوشان
 ضحاک پیر تشنه ای آن



" تابوت شهر " در میان جنگل آهن
 کلبه ها در آن خاموش
 نفس ها در آن دلتنگ



بر فراز آن،
 خیلی خفایش به پرواز
 به دور آن،
 شهاب شیاطین دیده بان
 ز هر کوی و برزنش جاری سرب مذا ب
 ز " فتح " اش ضحاک زمان (۱)
 مست سراب .



ضحاک [۳]

- (۱) " طلسم ساز محتضر "
 بر شیار تابوت سنگواره
 استفراغ خون کرد
 وز رخنه ی آن
 کالبد سیالی برخواست:
 بر دوشاخش ،
 داغ " سیا " خورده؛
 بر دوکتفش،
 دو اژدها خفته ؛
 در چشمه ی چشمش،
 تیزاب جوشیده ؛
 بر " چهل تار " سرش،
 جولا تنیده؛

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

برگرد پیکرش،

چهل مار بوآ خسپیده؛

در امتداد هرم رویش،

روییده جنگل مویش،

جنگل ! نه ،

بیشه ای هزار ابلیس،

هجره ای هزار شیطان.

☞☞☞

کابک جمجه اش، لانه ای بوم

مشکک قمقمه اش، تالاب خون ،

دخمه ی دماغش، باشگاه شبپره ،

جدار دندان هاش نمای اره ،

یک پا، بر فراز " دیوار آسه ..."

پای دگرش، بر " شیر دروازه " (۲)

نطع " معتصم بالله " قربانگاش (۳)

نص " آیت الله " رهنماش (۴)

بد ینسان ، ضحاک إحیا شد. (۵)

زنجیر قلاده بدست

قلاده ای " هفت " و " هشت " (۶)

☞☞☞

ضحاک با چنگک چنگال

از جندرش، " ژنده " ای بر کند ،

و، با سر نیزه ی انگشت

" پنج شعار" بر آن بنوشت :

« بسوزید، هر آنچه سوختنی ست!

بکشید، هر آنچه کشتنی ست!

بخورید، هر آنچه خوردنی ست!

بدزدید، هر آنچه دزدیدنی ست!

بفروشید، هر آنچه فروختنی ست! »

و، " ژنده " ی انتقام

_ از هرکی "سند باد" ست و " سیس " و " حیان " (۷)

از هرکی عیان است و نهان

بر دوش " حکمت" و " سیف" و " ربان "

و " ملا عمر" همچنان (۸)

بنهاد.

☞ ☞ ☞

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

ضحاک ؛ بار دگر،
 با همان ادا، با همان اطوار
 بنوشت همان " پنج شعار "
 _ « بسوزید...! بکشید...! بخورید...! بدزدید...! بفرشید...! » _
 و، " زنده" ی انتقام،
 _ از هرکی " بابک " ست و " نیزک " ،
 از هر کی " حضین " ست و " افشین " _ (۹)
 بر دوش " هزاران تموچین " ، (۱۰)
 بنهاد.

ح ح ح

کابل؛ شهر پر شرار
 دریاش، شط خونبار
 سال های نکبت بار
 _ سال های هجوم کرگس و کفتار _
 بر " کهن شار " بگذشت.

★ ★ ★

از کهن شهری که قصه ساز نبرد هاست
 کاوه ای برخاست
 و، بر ضحاک بتاخت،
 " چهل دزد " ش بگرفت
 و، بر " چهل تار " ش بکوفت .

★ ★ ★

ضحاک لرزید
 وز فراز دو کوه
 فروغلتید.
 کالبدش هزار و یک ترک بر داشت .

★ ★ ★

در همیان کمرش، " خشت طلا " بود
 " طلا " از سرزمین " پنتا ... " بود (۱۱)



عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

پیمان " کج آیین آباد " [۴]

شما کز هادیه ی اسطوره
وز بادیه ی خشکیده
شما کز اعماق اعصار
وز سرداب های " بابل شهر "
بر خاسته اید



شما کز زهدان زایشگر فرا عنه
وز عفنزار های ماسیده
شما کز معبد طاغوت
وز دخمه ی خفاشان خفته در تابوت؛
بر خاسته اید.



ای آخرین نماد اهریمنان !
ای واپسین نفیر دوزخیان!
چسان؟!
باخون داغ کابلیان
وضوی تان مباح؟!
و، در " کج آیین آباد " (۱)
_ در بارگاه " نواز... " شگر جنگ _ (۲)
با پیک " دجال " (۳) و پاسبان " سنگ... " (۴)
_ برفتح " آسه " و " شیر دروازه " _
پیمان تان روا؟!!



این " فتح " ناصواب و پر ادبار؛
به نام هاتان " مبارک " !
این " میثاق " نامیمون و نکبتبار؛
به جام هاتان " گوارا ".



فتح محال [۵]

کابل ؛

ای شهر آتش و خون !

ای مخروبه بی محزون !

که هر ترک دیوار " آسه مایی " ؛

و هر جدار " شیر دروازه " ؛

بسان " شاخ برنتی " ؛ (۱)

دیده بان نبرد های تست .

چرا خفته ای در خون ؟

بر خیز و با دادن بستیز !



هزار خامه بسود

وهزار ورق فرسود

در پیچ و تاب هر رزم پر فسانه بی تو

در تب و تاب هر بزم پر چکا مه بی تو

گر سخن سرای کهن سال (۲)

در هزارمین پارینه سال

بسرود حما سه های بی مثال تو :

نبرد رستم داستان

با دادن و تهمتنان

جدال آرش کمانگیران

با سپاه تورانیان

پیکار کاوه آهنگران

با ضحاک ماران

؛ لیک

انگشت بشکسته ی کودکان " کابورا " ی تو (۳)

_ در فرجامین عصر عروج " غولان... " _

کشیده بر مدار جهان

تصویر آشوب بی شمار تو

تندیس قامت استوار تو

تمثال پیکر خونبار تو

نماد دیوار (۴) پایدار تو



عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

در استمرار ایام
 که پلنگ لحظه ها
 جرعه جرعه ، نوشید عمر زمان
 با چه ریوه ، با چه شیوه !
 باچه خدعه ، با چه حيله !
 که در فتح تو کرد
 اسکندر و منصور ... ؛
 چنگیز و تیمور ... ؛
 " انگریزان " وحشی و " خراسان قطبی " .



در امتداد ایام
 که شرنگ لحظه ها
 قطره قطره ، لغزید در ظرف مکان
 با چه ریا ، با چه جفا
 باچه تزویر ، با چه تکبیر!
 که در فتح تو کرد
 " جرنیلان " نا پاک ، بی مایه و بد بوی
 " شیخان " اشتر سوار بادیه خوی
 " دجالان " سیه اندیش و سیه روی
 که سر نهاده اند بر آستان " نظم نوین "
 از برای آنکه ،
 به امارت رساند مزدور بچگان شاترا ...



در این ایام، (۵)
 که خدنگ لحظه ها،
 _ با انگشت ومشت _
 می کوید بر طبل زمان
 فریادی می رسد بگوش :
 « آی ، عبرت نا گرفتگان زیون !
 _ که بر پا کرده اید آتش و خون _
 از سر بدر کنید،
 فتح این سر زمین را
 که خیال است و محال است و جنون . »



عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

به : مینا،
این شخصیت برجسته
جنبش انقلابی افغانستان

مینا، طغیانگر بی همتا [۶]

مینا

نه بسان هر کنگینه، (۱)

که خمیر شان

از گلِ خام

و در خمِ شان

خوشه های انگورِ سرد

از بیمِ دی،

غنوده

□

مینا،

جوهرت،

و آبگینه ی شفاف و سیالت

که در آتشفشان نمرود

و آتشدان آذرنوش

جوشیده

"راوا" ی تو

بسان کوره ی ناپیدای آسمان

پاشیده

برسنگر سیاه دوزخیان

صد هزاران شهاب

مینا، _ طغیانگر بی همتا _

نام نامی ات

سرلوحه ی گهنامه ی رزم زنان باد !



☆☆☆☆☆ عبور لحظه ها

"چیستان" ؟ [۷]

چیست آنکه : کردارش صد هزار نیرنگ
 رفتارش همسان خرچنگ
 قلبش همتای خاراسنگ
 برجبینش داغ صد ننگ.
 دهنش مردار و ژاغرش پر ز گند
 نگاه زاغی اش، آگنده
 ازحقارت " کاری " که کرده
 در " قلعه مهتاب " و در " مدرسه جنگ "

چیست آنکه : ادا و اطوارش همه شرمندگی
 لفظش جف و معنی همه بیهودگی
 " تهذیب " اش کشید درباشگاه " خرس... "
 " ا " و " s " و " ا " خریدش با حرص.

و کرد:

افسون " CIA " حلقه ای گوشش

و کرد:

شعار " پنتا... " لوحه ای دوشش

□

چیست آنکه: ذکر شرش گشت ورد هر زبان
 نفرین بی انتها بر " خرسان... "
 لعنت لامنتها بر " شیطان... "
 که مولود ناپاکشان
 بشد سر خیل خفاشان

□□□

بذر شهاب [۸]

ابر نازا ،
 به پهنای سپهر
 کاکل سیاهش را افشاند

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

بادی تشنه ،

روزه کشید

فرود آمد و زخم ناسور زمین را لیسید .

خاک بر پیشه و تل بارید

استوانه ی گریاد

به سان برج دوار، چرخید

و ، با پرماش، اعماق " شهرمخروبه " را شکافت .

فریادی برخاست :

« ای مردم !

بنگرید، بنگرید که چسان

ویرانه های مان

فتادست در چنبر توفان

حکم کردگار است این !

یاکه ، عصیان دوزخیان

زمین زیبای ما افسون شده

از مدار خورشید بیرون شده

راهش بگیرید، بازش بدارید

که می شتابد بسوی نبود »

آوازی آمد به گوش :

« کدامین اژدهای " هفت " (۱) سر خشماگین

از روی نفرت و کین

می روبد با یال مردارش

" آذر برزین " را ؛ (۲)

کدامین یابوی بی لگام دهن چرکین

که دارد بر کمرگاهش

" هشت " (۳) منبر به جای زین

می کوبد با سم خونبارش

آموت شاهین را ؛

کدامین " نوظهور " (۴) هیولای هول و هراس

جسته از مغاک آتشنزای زمین

که تنوره می کشد این چنین...» .

هوشمندی از سنگر، نعره کشید:

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

« هوش دارید ای عزیزان
 نه چنین است ، نه چنان
 این جادوگران دورانند
 که با مار و طومار و جمجمه ی انسان
 در " دخمه " (۵) جعدان شوم
 و در زیر " خرگاه " (۶) عنکبوتِ مصدوم
 بر چله نشسته اند
 تا طلسم انقیاد جهان
 و امتداد عصر عروج " غولان ... " ، (۷)
 پخته گردد،
 و نگردد،
 باری دگر، در پی اورادی دگر شوند
 کنون در سر زمین ما شب تارست
 " هفت آتشکده " اش را روشنایی در کارست
 تدبیری باید...»

□□□

نو باوه ای چون رعد غرید:
 « اگر اختران رخشنده ی مشرق
 در قندیل سحر آمیز شعبده بازان مغرب
 مسحورند
 وگر سیاره های گریزنده ، فاقد نورند
 ستاره های تابنده ، چرا مهجورند ؟ »

خروشید زنی پای در زنجیر:
 « هان ! ای فرزندان بومسلم و بابک
 اگر کاغذین فانوس های بنام آفتاب
 که از برق اسلحه ی " دزدان دریایی "
 نور شان خیره شده
 وزهیبت سور و شیپور اسرافیل
 وهم بر تن شان چیره شده
 چه پاک
 آتش زنی بر هر خس و خاشاک !
 دشت سبز سینه های سیتبر تان ،
 تابناک
 به هر شیار خونین اش

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

بذر شهاب ، باید کاشت
تا، دانه دانه مهر
و خوشه خوشه خور برداشت «.



به : ماهنامه " آدرخش "

آدرخش [۹]

دشت ها ترکیده
وادی ها تفتیده
مرغزاران بی صدا
چمنزاران بی نوا
بستر رود ها، همه سراب
گذار دریا، تهی از آب
خیل شاهین، در تب و تاب
باز و عقاب، در عطش آب



آدرخش غرید
دره و کوه لرزید
"بهمن" ای فروغلتید
در تنگنای دریا
صدای برخاست
از شکست قایق "دزدان دریایی"
که نقشی داشت بر سیه پرچم اش
از "نظم نوین" وجمجمه ی انسانی



آدرخش غرید
توفان شد پدید
زایید ابر نازا
بارید تگرگ و ژاله
ژوهید بلور قطره
قطره ها بهم رسید
رگه ها بهم پیوست
چشمه ها دست بدست

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

فرود آمد از کوه بر رود و دریا
 فرود آمد بر دشت و صحرا
 - سیلِ توفنده، سیلِ خروشنده-
 و در مسیرش بروید،
 لانه ی جغد و دخمه ی کفتار
 و در مسیرش بکوبید،
 گله ی خوک و انگلِ مردار
 و در مسیرش ببزید،
 تخمه ی گل و لاله ای تبار

□ □ □

آدرخش غرید:
 توفان شدیدید
 زایید ابر نازا
 بارید تگرگ و ژاله
 ترک برداشت " غول پاگلین"
 فرو پاشید " نظم نوین"
 به سوگ اش بنشست مداحان سرمایه!

غرشِ موجه ای ما... [۱۰]

نیمیم چون طوطی قفس پرورده ی رمال
 آموت عقاب ما بر قلعه ی کوه باباییست
 نیمیم چون خنجر زنگی کوبیده بر تاق و رواق
 صیقل دشنه ای ما نمای مهری آسمانیست
 نیمیم چون خزه، خزیده بر بستر مرداب
 خارخسکیده ای ما باب تنور روستاییست
 نیمیم چون نگین نشسته بر خاتم اغنیا
 گوهر نایاب ما آبله دست رنجبر طغیانست
 نیمیم چون نطع خونین جلادان ارتجاع
 چرم کوره سای ما زیب درفش کاویا نیست
 نیمیم چون حساب تهی برخاسته از کف گنداب
 غرش موجه ای ما، هیبت توفان دریاییست
 نیمیم چون "واماندگان" که بستاییم جهل اخوان
 غرور والای ما همسنگ کوه آسه مایی ست

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

نییم چون بارقه ی جهیده ز نعل ستوران
جرقه ای ما، حاصل اضداد فقر و غنایست



تقدیم به " پیام زن " این هسته
اصیل جنبش انقلابی کشور.

تصاویر [۱۱]

تصویر **مثله** شدگان را بردار و بیار
ببین، کلک صورتگرش
طعمه ای انفجار شده؛
تصویر **رجم زنان** را بردار و بیار
ببین، کارگاه نگارگرش
لانه ای کفتار شده؛
تصویر **گور کاوان** را بردار و بیار
ببین، استخوان مصورش
" کالای " بازار شده؛
تصویر **تهمتنان** را بردار و بیار
ببین، رستم و کاویانش
اسیر ی پنجه ای " سوسمار " شده؛
تصویر " **سپید جامگان** " را بردار و بیار
ببین، اوستاش منسوخ و نا اعتبار شده؛
تصویر **جلادان** را هم بردار و بیار
نمی بینی!
ساطور دست شان، مرصع و زرنگار شده؛



استاد!

می نگرم،

می نگرم که چسان

چاکران "هیچستان"

عَبور لَحْظَه ها ☆☆☆☆☆

— این "چلیان" (۱) "برهنه روی"
و آن طالبان "برهنه پا"
— **آتیلا** "کابلشار" شده؛
جز تصاویر، که هرگز نمیرند،
همه را خوردند
شهر را نیز با خود بردند؛
چیزی بر جا نماندست.



نه، پسر!
اگر تصاویر ماندگارست
شهر هم پابرجاست
چونکه جایگهش در قلب ماست
فقط "تیرگی" بر پاست
هیزم و هیمه باید افروخت
که روشنش،
تا اعماق کهکشان های مرده
"تیرگی" را دنبال کند



استاد!
بنگر، بنگر به "شرق"
بین، بین که
"سپیده" (۲) دمید و "صبح" (۳) بیدار شده .



مردی ز باد حادثه بنشست
مردی چو برق حادثه برخاست
آن ، ننگ را گزید و سپر ساخت
وین ، نام را ، بدون سپر خواست
احمد شاملو

بر کتبه ای سپر [۱۲]

ای لهیده در زیر تگرگ طعن
که با رشمه ای ریشخند
بر دار یاد واره ی فصل سپاس و التماس از دشمن، آونگی
بین که، در لشاب سرد و نامواج مصراع هایت

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

چه آهنگ های مجوف و منقوش
 بسان ارتسام، در جدول جادوگران شهر "حله" (۱) نقش بسته
 وتو، بیهوده در فراخنای کذب
 واژگان لیوه ات را
 بر صحایف " موجودات سیال" و دوره گرد
 _ چون نشست کودکان مهجور دهات حقارت
 برگردونه ای " اسپکان چوبین" _
 بر مدار آوازه کشیده یی.



همگان دانند که تو
 از دست آن هول انگیز
 که " دیوی ننگ " خوانندش
 و خفته در نامت
 از انکسار و نفرت و خشم
 در عمق لاوک حس فطری خویش،
 آماس کرده یی
 شرنگ هبوط در برهوت
 و انحطاط مفتضح، در ته
 باد، تا رستخیز در کامت.



شاعر پیاله به دست میکده های ویران!
 که از پشتواره ی یاد های زخمی ات
 (که یکتا عطف متعالی بود
 بر دو کتف صلیب هویت مردمی ات)
 در رنجی،
 چرا در سلولستان سنگی
 که مهاجمان موطلا، گشودندش در
 کشیدی قامت بلند نیزه را
 به لام تعظیم
 و نبشتی بر کتیبه سپر

صد مصراع تسلیم
 از برای رها !



به یاد آر !
 به یاد آر، آن عبور تندی لحظه های نبرد را

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

که آهنین بال های مرگبار دشمن
 مشبک می نمودند_ حتی _
 تصویر طفلان را
 در قاب پنجره ها
 با چنگال و منقار آتشبارشان
 و تو،
 رهیده از " دخمه " شان
 چه بی تفاوت،
 چه بی محابا،
 در تکاپوی ره ای بودی بسوی تنگبار مهاجم
 که رسیدی ؛ اما به رسوایی !
 و اکنون
 چون سایه های مرموز
 ره می پویی
 بسمت " گوچه های باور مردم " (۲)
 هان !
 نه راه ست، نه روزن
 گرسنت، پاسبانانش، " شعله " افروزانند

**

سرسام لاوه گر!
 برگرد به بیابان .
 عقرب زرد عقده ی چرکین
 بیرون کن از لانه ی آستین
 بنه به فلاخن تسکین
 ؛ مگر ، بر اوجها باز نخواهی گشت
 ای فرود آمده بر عفن دشت
 ننگت باد!

* * *

" چیزز " (به سلامتی!) [۱۳]

ذرات پر شور انگبین مقطر
 از " چیزز " هول انگیز طالبان مسخر
 در ضیافتی موجه بستند،
 در تنگنای مدور پیاله ها

عَبورِ لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

و شوریدند:
 آی " یونیکال " ی میزبان! (۱)
 ما که به سان زلالِ اشکِ کودکانِ فصلِ قحطِ افریقاییم
 ما که با عبورِ مبارکِ مان،
 از شرابین تاکستان های سه قاره
 فرحت افزای بزمِ شماییم
 ما که به خاطر تقطیرِ منزه، در غلیانگاه انبیق ،
 نشستیم به ریاضت
 و، در انتظارِ ممتدِ بلوغِ تلخ
 در زاهدان خم ی سردابه ها
 گشتیم عقیقِ سیال و آتشگون.
 کنون، که مشنگان خون آشامِ طالبی
 جرعه جرعه می نوشندمان
 تافروبرندمان
 در عنفِ لُوشِ عروقِ شان
 و، در لردِ مردارِ خون
 در فرجام ، با عبورِ نامیمون
 از موی رگ های قیرینِ شان،
 چه باک !
 سکرِ عقیفِ مان،
 در کنبدِ پرکین ی جمجمه ی تهی از مغزشان
 _ که آدین است با دستاری پر نقش و نگار _
 کی نشیند به عبادتِ " خداوند بازار " .



غریق و صخره [۱۴]

در دوسوی دریا
 دو کرانه نا پیدا
 دریک سو،
 خوشه های انفجارِ زمان
 می لرزاند قاعده ی مرسومِ مثله را
 در سوی دیگر،
 موج، با شلاق هزار زبان
 می تکاند بنیادِ موهومِ صخره را

عَبور لِحْظَه هَا ☆☆☆☆☆

ومی کو بد بر کتفِ کفِ آلودش
لاشه ی قایق بشکسته را .



غریق ، در میان دو کرانه،
دمی چنگ میزند به دامنِ موج
زمانی به پای صخره
؛ ولی صخره سخت است و لغزنده
موج هم رقصان و گریزنده
؛ مگر غریق، نمی خواهد در رسوباتِ دریا
با گیاهانِ خورشید ندیده، هم آوا گردد
وز آواره گی اش جدا گردد.



بادی بلند با تضرع
گه می لیسد بلور سیالِ موج را
گاه می پیچد به دورِ چنبرِ صخره
تا نگذارد غریقِ لجوج و ستیزنده
در مدارِ مخوفِ صخره،
فنا گردد
وز آواره گی اش جدا گردد.



غریق،
در واپسین تلاش،
دستی می کشد بر جدارِ صخره
؛ لیک
می یابد تیغه اشرا بُران
از برای پنجه هاش خصمِ جان
یادش می آید،
کاین دشمنِ دیرین است
"جمره" هاش ،

همه پیکان زهر آگین است
کز پنجالِ پلشتِ "آخوند" و "اخوان"
باریده ست بر هیاکلِ زایشگرِ انسان
به روالِ ی آیینِ عصرِ حجر
با تکبیرِ الله و اکبر.



غریق، باری
با خشم و غرور

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

نعره کشید:

ای " سنگ فلاخن " اسطوره ای سیاه
 کی ها مرهون لطف تو میتوان شد
 جزء " چلی " و طالبان سیاه اندیش
 تو سزاوار نفرین دهری
 زانکه " تبرک " دست چاکری
 منت از برای نجات
 گر بود شرط بندگی
 فرو شدن به غرقاب
 باشد کمال پابندگی

عـ

بادی بلند و موج مست
 چون دو عیار بهم پیوست
 غریق را بر کند
 و بر ساحل فگند.
 موج و باد، که طرف دریا شد
 این نکته بروی ماسه ها
 هویدا شد:

" ناچنس کجا و آشنایی
 از سنگ تو مخواه مومیایی "



به هر تار جانم صد آواز است
 دریغا که دستی به مضراب نیست
 احمد شاملو

... فریاد کن با ساز [۱۵]

ای هموطن ، ای هموطن
 ناخن مزن ، ناخن مزن
 برتارهای ساز من
 که سر ندهد طنین
 تننه تن ، تنن تنن
 گر تو خواهی سیری کنی در عالم ساز
 برکن بنیاد کهن، رو کن به درگهی ساز
 که در مذهب روشن دلان روا باشد

عَبْرَ لِحَظْه هَا ☆☆☆☆☆

رقص و سماع با چنگ و دف، هم سرود و ساز



ای هموطن ، ای هموطن

ناخن مزن ، ناخن مزن

بر تار های ساز من

که سر ندهد طنین

تننه تن، تنن تنن

گر تو خواهی سیری کنی در عالم ساز

وضو ساز و سر بنه بر آستان ساز

که قلقل مینای خیام آید به گوش

هم چنگ داود و رقص مولانا با ساز



ای هموطن ، ای هموطن

ناخن مزن ، ناخن مزن

بر تار های ساز من

که سر ندهد طنین

تننه تن ، تنن تنن

گر تو خواهی سیری کنی در عالم ساز

از آن محفل حذر کن که باشد دشمن ساز

که در کشور اولمیر و سر آهنگ

تکفیر شده نوای بلبل، هم رنگ ساز



ای هموطن ، ای هموطن

ناخن مزن ، ناخن مزن

بر تار های ساز من

که سر ندهد طنین

تننه تن، تنن تنن

گر تو خواهی بشنوی نغمه ای از تار ساز

از کابل شهر گذر کن که باشد مظهر ساز

که پیچیده بر خرابه های "خرآباد" ش

"بندگی در کار نیست"، بشکن بشکن زنجیر باساز (۱)



ای هموطن ، ای هموطن

ناخن مزن ، ناخن مزن

بر تار های ساز من

که سر ندهد، طنین

عَبورِ لِحَظِهِ هَا ☆☆☆☆☆

تننه تن، تنن تنن
 گر توخواهی بشنوی نغمه ای از تار ساز
 بهر سنگسار شدگان نغمه ای بزن با ساز
 که و حشیان می برند به امر طاغوت
 هر پنجه ای که نویسد شعر یا زند ساز



ای هموطن، ای هموطن

ناخن مزن، ناخن مزن

بر تار های ساز من

که سر ندهد طنین

تننه تن، تنن تنن

گر توخواهی بشنوی نغمه ای از تار ساز
" ترانه آزادی " را فریاد کن با ساز
 که چو خنجر فرو رود به قلب طاغوت
 باغوغای دهل و سرنا و غریوی ساز



محموله ی زهرناک [۱۶]

نه چمن شباهتی دارد به چمن
 نه عطر گندمزار می رسد به مشام
 نه نبض منقبض تاک می تپد در باغ
 نه قلقل مینا می آید به گوش
 نه می شکند شرنگ در جام در جام



منسوخ شده رویش سبزه

عبور از لب جوی ممنوع

می تراود شیره ی تریاک

از جدار هر موره ی دیوار

فتاده در سر درگمی، گلایف زمان

مکان مخروبه، نشسته در ماتم آن



طالبان که در پی تکفیر خرد آمده اند

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

منکرند از سال نو
منزجرند از نوروز
اینان کز گردش دَوار، در چنبر میقات
رسیده اند به انجماد عاطفه
و خو گرفته اند به انفجار
چه میدانند از بهار
_ جزء بوی باروت و غرس "علفزار" _ (علف زهر)



زمین را مال خدا میدانند
برزخم هاش، خشخاش می کارند
و آنگاه، میان تنگ می بندند با دستار
و دستی می کشند بر انبوه ریش هاشان
_ از برای برکات در حاصل _
و حد زکات را،
با هر بند انگشت هاشان می شمروند
و با توکل به خدا
پای زمان را می بندند
و در زیر ساقه ی خشخاش
نماز می گزارند
و در پایان روال
سوره و اسطوره را
به نیایش می گیرند
که محموله ی زهرناک شان
(در حصار تفنگ و راکت و خمپاره)
رسد " مع الخیر " به بازار
؛ مگر اینست حکم کردگار؟!



به زنان در بند افغانستان و ایران.

... بسوی آزادی [۱۷]

زن!
ای مدفون شده به زیر آوار
بنگرکه و حشیان از "سر زمین بی نسب" (۱)
با خود فروشان خَشوک،

عَبور لِحْظَه هَا ☆☆☆☆☆

همدستانند

و برگور قامت سنگ آماج
 زهرآگین خار می کارند
 تا دستی نکشند بر مزار عفتِ تراج شده ات
 (از برای انتقام)
 و می نویسند بر لوح آرامگه ات:
 " ایست !

اینجا زنی ست گنهکار
 بر قامتش باریده سنگ
 بر پیکرش غلتیده دیوار "

ح ح ح

زن !
 ای سوگوار خونین تن
 گرچه در اسارت پرده بی
 و پرده، در حصار دیوار
 و دیوار، در چنبر حد
 و حد را " مولودات سیا "، (۲) دیده بان.
 گرچه پنجه هایت راببریده گرگان
 پرده بدر با دشنه ی دندان
 بکوب بر هرچه دیوارست
 گرچه نمایش پایدارست
 از چنبر هم برآ
 گرچه افسونگرانش، سیه کارست
 وز حد هم، بگذر
 که حد را هم حدی باشد
 بشتاب بسوی آزادی !
 که همراز و همسوز و هم فریاد توست " راوا "

ای دست سبز تو زایشگر هنگامه ها !

ح ح ح

به : " پیام زن " این وجدان بیدار زنان
 کشور ویرانی که درحیطه نفوذ بنیاد
 گرایان وحشی و جاهل عملامی رزمند.
 پ . رتبیل (اول اکتوبر ۱۹۹۶)

تنها نییم [۱۸]

دمه ی سیاه و زهر آگین
 از هُرمِ باتلاقِ شامی مغموم برخاست
 و به پیشواز شبی موهوم شتافت
 در لحظه ای که،
 بر در و دیواری مخروبه؛
 طاق و رواق جا مانده؛
 پیلپایه و سقفی غلتیده؛
 کلبه و دار بستِ بشکسته؛
 و مدفون شده،
 باغکوچه ها در خاک توده ها؛
 تیرگی و اضطراب می بارید
 و در خاکسترِ جنگلِ ویرانه ها
 ناله و نوحه می کارید
 گمانم شد که،
 تنها " دانگو " ی جنگلِ ظلمتبار ویرانه ها منم
 که فانوسِ رخشانِ قلبم را
 بر شاخچه ی تک درختی کنار گذرگاه
 آویخته ام
 تا، گودِ راکت و حفره ی بمب
 و مغاکِ خمپاره ها
 _ این زخمِ پر خون جاده ها _
 نمایان گردد،
 و کس نیفتد در پاکیزه خونِ کابلیان



خون را با مژه ها روفتم
 نیزه ی مژگان به ره کوفتم
 تاره ی رفته را
 باری دگر یابم.



در امتداد جنگلِ ویرانه ها

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

(نارسیده به انتها)

دیدم:

آونگان شده فانوس ها، بر نیزه ها
تا نیفتند تابوت به دوشان ماتمسرا
در گودالی که کنده بودند " شعله " افروزان
از برای گنده خون و عفن لاشه ی مردارِ گرگان
_ این ویرانگران شهر ها و جاده ها_
که تاراج کردند عفت مروارید و عصمت گنجینه ها.



نیزه ها: مژگان خونچکان تهمتنان " کابلشار " بود
فانوس ها: قلب مشعشع ی یاران.



شهاب اشک سوزان
_ بی هراس از قضاوتِ مرداب های لمیده در جوار توفان_
با نیزه های مژگان، پیمان بست
فرود آمد و بر خونِ داغِ شیارِ صورتم نشست.
شوریده با شور پیوست
تحرک از قید سکون رست
یقینم شد که تنها نییم
در ظلمتِ وحشتزای جنگلِ ویرانه ها.



به :
کابل در بند

جنگ به فرمان ... [۱۹]

ابر دیو " سیا "
چشمه ساران خون را زیر پر کرد
وز فراز اوج ها
به امواج کوهپایه ها نظر کرد
فرود آمد بر دیار " نگین حماسه " ها

عَبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

و با فسونی تنوره کشید.
 از ژرفای تیرگی های اعصار
 گرد بادی تند و ظلمتبار ؛ برخاست.
 ذرات اجساد پوسیده ی اساطیر
 جنبید، رقصید و بهم پیوست
 سکوت گور خیرگی های قرون و حشتبار
 یکدم شکست
 " آجوج و ماجوج " بیرون جست.

□ □ □

شعار " پنتا... "
 سر لوحه ی دوششان!
 نص و دستور اوستا،
 زبور ، تورات ، انجیل ، فراق و گیتا
 آویزه ی گوششان

□ □ □

شعار:
 "جنگ و تجدید جنگ در جهان"
 " تقسیم و باز تقسیم در نهان "
 "جنگ" و " تقسیم "
 نه، بر روال و شگرد پارین
 بل، بر بنیاد ملت و آیین

□ □ □

تفاسیر و تعبیر آیه ها
 از زبان دو موجود بنیاد گرا:
 « بسوزید ! هر نطفه ای که زایشگر هنگامه هاست
 ببرید ! لب هر نوزادی که بر پستان مامه هاست
 بشکنید ! هر پنجه ای که بر غنچه ی خامه هاست
 هر آنچه، تاریخ ست و فرهنگ
 ادبست و چکامه هاست
 بر دارش کشید ! مردارش کنید !

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

که بی حجابی زنان
زاده ی شعر و ترانه هاست
سر نهید! به حکم ما،
که جنگ ؛ اگر در کشمیر، کابل و الجیریاست .
وگر در سومالی و بوسنیاست
ویا در هر کران در هر کجاست
به فرمان خداست ! «



هان، ای زن !
ای سنگوار خونین تن
که دوخته ی تیری هوسگیری
ای هموطن!
که در زیر آبشار سربِ مذاب
بسته در زنجیری
ای دور از میهن!
که در خرگاه اسارت قوادان عرب و دجالان منبر زمین
بیمار و دلگیری
ای روشن ضمیر!
که در طلسم "ویتترین" ی کالای "نظم نوین"
پابند و اسیری
ای همنبرد!
که با چنگال "آجوج" و پنجال "ماجوج"

رستم وار درگیری
هوشدار! که جنگ،
به فرمان "بازار" ست
بر ضد دست رنگین کار.



به : آنانی که در
اسارت امپریالیزم
امریکا به سر می

عَبور لِحَظَه هَا ☆☆☆☆☆

برند.

اگر راست نگوئی ... [۲۰]

- می فهمی، اینجا کجاست؟
- اینجا " پایگاه نظامی بگرام" است. (۱)
- تو از کجا هستی؟
- از افغانستان
- "شیت"، احمق! این را می فهمم. از کجای افغانستان هستی؟
- از هرات، از کابل، از هزاره جات، از قندهار...
- خفه شو! می فهمی چه میگوئی؟ زبان اصلی ات چیست؟
- پشه ای، ازبکی، پشتو، دری ...
- « فکینگ یو Fucking you » تویک سرباز امریکایی رامسخره میکنی؟ بگیر!
- واخ! دستم را باز کن؛ اگر بچه مردی...
- دندانت شکست، چند تا شکست؟
- تف (تفی آمیخته با خون و دندان های شکسته)
- " مدر فک " « Mother Fuck » دندان هایت را برویم تف میکنی؟ بگیر!
- واخ، واخ! امریکایی پدر لعنت؛ اگر... ندادی دستم را باز کن!
- هرچه بخواهی برایت میدهم؛ اگر راست بگوئی.
- واه! تو سرباز مفعول هم هستی
- بلی، میخواهی...؟ چند سال داری؟
- هم سن و سال تو استم.
- من خو بیست سال دارم، توهم...
- مرا هم همینطور فکر کن؛
- اگر راست نگوئی تنبالت را میکشم و... میکنم، فهمیدی!
- خو، خو، شناختمت. تو همان کسی نیستی که به برادر یازده ساله ات تجاوز کرده بودی!؟
- از کجا فهمیدی که من بوده ام؟
- در فلم ویدیویی دیده بودمت.
- بلی! من بودم؛ اگر راست نگوئی به توهم تجاوز میکنم "مدر فک"!
- به مادرت هم تجاوز میکنی؟
- بلی! بلی! یک بار؛ ده بار؛ صد بار؛ اگر نگوئید...؛ اگر نگوئید...!



عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

به : آنانی که
ریشه و بنیاد
خرافات را به
آتش می کشند

خرافه و سپیده [۲۱]

صدا سر داد " غول پاگلین " : (۱)

« هیولای خرافه !
من با تو ، تو با منی
تمام حجم سیالت را
– که در زناش بود هزار و چهار صد سال –
برکن !
از مدار عصر عروج دجال
بریزش در گوش شب :
طلوع را بعد از این
سرنگون باید نمود.
شفق را غرقه درخون ،
سپیده را نیز ،
بردار باید کشید
تا ، مبادا ؛
این نماد های پیدایش و شورش و تنویر
بشکنند دور تسلسل غارت و تسخیر
و تخذیر شدگان هم ،
باورشان را برگیرند از کردگار »



؛ اما این بار
– نه چون پار... –
هراسی در دل شب د وید
شب ، شکسته شد ،
وبا هیولای کنده شده از مدار
کرد آخرین دیدا ر.

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆



نیزه ی سرخ شفق (۲)
 سینه ای شب خواهد درید
 سپیده ؛ بر خواهد خاست
 از آنسوی ستیغ " سیاه کوه " (۳)
 تالوی طلوع ، نیز
 بر " انگشتر فردا " خواهد نشست .



؛ اما ، هیولای خرافه
 با یک چشمی که دارد بر جبین
 چسپید ست بر تار و پود زمین
 تا بر نه خیزند ،
 تخذیر شدگان ز جا .



« خواهر، خواهر! دیدی که:
 "هیولا..." و "غول..." ، همدستانند ؛
 این هر دو ،
 چه سخت ، سخت جانند! »
 « برادر! ببین، ببین که :
 یکی را برکشیده گرد باد ، در چنبرش ، (۴)
 دیگرش هراسیده از مسیر توفان » . (۵)



عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

به : آقای محمود گودرزی
، دوست گرانقدرم که به
جاویدانگی پیوست.

تو مفهوم انسانی [۲۲]

روان شدگان رهِت،
نمی گذارندم
که از برایت بریزم
شرب شفافِ واژه ی فرهیخته را
در ظرفِ شعرم.
می گویندم
« فرهیخته شدگان؛ قلم به دستانند،
که از برای ماندگار شدنشان در " تاریخ "؛
نمی ستیزند با " ضحاک زمان " .

□ □ □

قدر دانانت،
نمی ماندم
واژه ی نستوه را
برایت به کار برم
گویندم:
« گودرزی را نباید ستود، با واژه ی نستوه،
که نا بکاران قلم می زنند
از برای فقهایشان
که بعد از فتح بکارت اسیران
زمزمه می کنند و رد و اورداد شان
و آنگاه، نابکاران
" فاتحان نستوه " ، می نویسندشان .»

□ □ □

پاسدارانت هم،
اجازت نمی دهندم
که در بلور واژه ی سترگ،
بازتابت دهم:
« سترک را،

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

به کوچکان ی "سترگ" شده، می دهند به نام،
 که مردمان را
 به اقتداء ، از " سترگ" شدگان
 به نماز درجزدگی بکشانند
 تا نرمانند گله ای خوکان "امپراتور" را
 از کشتگاهانشان «.

□ □ □

درین فصل تجاوز و تسخیر
 که نسل ی از واژگان را نیز
 به تاراج برده اند؛
 با کدامین واژه، به سوگت بنشینم
 با کدامین واژه، به ستایشت بر خیزم

□ □ □

عقاب نامت، نشسته بر بام فلک
 پرر قلمت، بلند تر از بال ملک
 گودرزی ما
 تو مفهوم انسانی
 که در فهم واژگان نمی گنجی.

* * * * *



به : رفیق مادر (فاطمه سعیدی شایگان)

" چریک های فدایی خلق ایران " [۲۳]

" چریک های فدایی خلق ایران "
 _ خلق ی در بند پاسداران باور های محتضر _
 به ستایش می نشینم شما را؛
 که در آن سالها، در آن هنگام؛
 که سران پر شور،
 سرشان را نهاده بودند، بر زانوی سکوت وحشتزا
 و لب دوخته شدگان
 تابوت سنگین فریاد های زمان را
 می کشیدند بر دوش

و مکان، همچنان،
 نشسته بود به سوگ زمان .



در آن سالها ، در آن هنگام
 که آیت الله های امروزمین
 _ این رباتک های " نظم نوین " _
 نهاده بودند، بر کمرگاه منبر هایشان،
 نطح خونین جلاد را به جای زین
 و لاژوردین سنگ مقدس آزادی را
 کرده بودند فرش راه سُم اسپ هایشان
 و نیز، موره تسبیح صفات ذات " آریا مهر " شان
 و با انداختن هر لاژوردین موره،
 " شهنشاه " را به نیایش می نشستند
 و برای ... آزادی طلب آمرزش می کردند.

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆



و شاه؛ _ این کبر یای بی همتا _
 که خود، هماره سر تسلیم و رضاء
 می نهاد بر آستان " سیا "
 و؛ اما
 در سر زمینش (ایران)
 که می لمید بر تخت عز و جاه
 می شد جلاد مردمش
 زبان لب دوخته شدگان را می برید؛
 سر هایشان را نیز.



در آن سال ها، در آن هنگام
 که کوره های آتشنزای دلیران،
 سرد بود و خموش،
 و هر خانه ماتمسرا بود، و هر مسجد؛
 پرستشگاه شاه.
 از نخستین " جرقه " بی (۱) تفنگ " چریک "
 برخاست " حریق " انقلاب ایران
 از لبان، وا شد بخیه های سکوت زمان
 رها شد، عقابان تیز پری زبانهها؛
 از تنگنای قفس دندانها:
 « چریکهای فدایی خلق ایران! »
 « چریکهای فدایی خلق ایران! »
 « به یاری ما بشتابید » (۲)





به آنده از رفقای حزب
 کمونیست (مانویست)
 ترکیه که با یورش
 وحشیانه ارتش آنکشور
 به قتل رسیدند

رفقا! [۲۴]

عقاب رزم مقدس تان
 نشسته بر ستیغ ی غرور پربارتان
 کوره داغ شما،
 پر درخشش باد، که
 گداخته آهن و فولاد تان
 با دما دمی نفس های سوزان تان
 که چسان دست هایتان،
 در گداخته کوره؛
 چون سیالی بهم آمیخته، و
 نیروی یکتا گشته
 آن دست های دست بدست شده،
 و ؛ چون تیری فرود آمده
 بر پوک درخت کهن سال
 تا بر شاخ و شاخچه ی چرکین و خشکیده اش
 دیگر آوانکان نشوند خفاشان در شبانگاه
 بگذار! بوسه زخم بر دست های سبز و یکتای مان
 که در سراسر جهان بهم پیوسته
 و پیوسته باد
 پیوستگی های بهم پیوسته ی مان .



به ماهنامه وزین "قطب نما".

قطب نما [۲۵]

دریانوردانی که باد بان کشتی هایشان
 پنجه می کشد بر سینه ی ابر های توفانزرا
 و دارند " قطب نما" ی شانرا در دست
 نباشد هیچ، هراسی در دل شان
 از کرانه های ناپیدا و دور دست
 وزگردش گردابه های آدمخوار
 _ که می بلعند در یانوردانی ره گم کرده را_
 وزغرقابه های تشنه به خون
 _ که فرومی برند به کام شان
 ناخدایان قطب نما ندیده را_
 وز لبه یی تیز و بران سنگهای دریایی
 _ که می درند و می شکافند
 انحنای کشتی هایی را که
 ملاحانش هراسیده اند از قعر در یا ها_
 وز آتش جنگ هایی که بر پا کرده اند "دزدان دریایی"
 _ از برای تاراج گوهر های آزادی
 و الماس دانه های پر درخشش
 این تراوش جبین های پر چین و دست های سبز انسانی_

* * *

سکاندارانی که دارند " قطب نما" ی شانرا در دست
 چه بی باک و بی هراس
 می نوردند از رهزنان مست
 وز خشم موجه های حقیری کف آلود
 - کز نفیر تازیانه یی باد
 می نازند به تورم شان_
 وه ، که چه خوش می خرامند، و می چمند، و می رقصند!
 وه، که چه " زیبا " می پیچند، و می غلتند، و می افتند!
 به پای سکاندارانی که بسته اند بر جبین
 سیه پارچه های " نظم نوین"

عبور لحظه ها ☆☆☆☆☆

که نقش و نگارش بود جمجمه یی انسانی



دریاوردانی که دارند فانوس قلب هایشان را در دست
 وه، که چه خوب
 می نوردند، و می پویند، و می ستیزند،
 با طغیان و توفان در یایی
 به امید آنکه، ستانند باری دگر
 گنجینه های آزادی را،
 و الماس دانه های جبین و دست سبز انسانی را
 از تاراجگرانی که در پی تسخیر جهانند.



پ . رتبیل (28-12-2006)



زیر نویس ها

■ [۱]-: سروده (" عبور لحظه ها ") در ماه سرطان ۱۳۶۰ (یکی دو روز بعد از اعدام رفقا) در زندان پلچرخی شکل گرفت. این سروده در شماره... ماهنامه " ۲۳ ثور " صفحه ۱۱ سال ۱۹۸۹ چاپ آلمان به نام مستعار " پرخاش " و ماهنامه " آذرخش " شماره ... سال... چاپ سویس به نام مستعار پ. رتیل و ماهنامه " بگاه " شماره ... سال ... و ماهنامه " قطب نما " شماره پنجم، اکتوبر ۲۰۰۴ نشر شده است.

۱- جلاد (" نجیب گاو ").

۲- ضحاک (پرژنف).

۳- « بهمن (سید بشیر بهمن) عضو کمیته مرکزی سازمان انقلابی و طن پرستان واقعی (" ساوو ") بود. وی از چهره های محبوب و سرشناس جنبش انقلابی [کمونیستی ضد امپریالیستی و نوکران اخوانی آن]، وضد سوسیال امپریالیستی و عمال پرچی - خلقی - [و سازی آن، و ضد طبقات حاکمه] و سایر مرتجعان دیگر به شمار می رفت .

هنگامیکه محصل فاکولته حقوق بود (۱۳۴۷) . به خاطر فعالیت های سیاسی محکوم به چهار سال حبس در زندان معروف دهمزنگ کابل گردید. بعد از سپری نمودن زندان، دوره فاکولته حقوق را [در پوهنتون کابل دانشگاه] به اتمام رساند. در وزارت عدلیه مشغول کار شد.

بهمن هشت ماه بعد از تجاوز ارتش اشغالگر روس به افغانستان ، به تاریخ چهارم سنبله ۱۳۵۹ با چهار تن از همزمانش توسط خادی های مزدور دستگیر شد، و به تاریخ دوازدهم سرطان ۱۳۶۰، همرا با پنج همزنجیرش اعدام گردید. [این کمونیست نامور کشور] در زیر شکنجه های وحشیانه جلادان خادی آموزش دیده در شوروی [که به دستور مشاورین نظامی روسی، بر پیکر پولا دینش تمرین میشد] حماسه آفرید. هیبت و صلابتش در جریان شکنجه، پشت KGB و چاکران خلقی - پرچی اشرا به لرزه در آورد. چنانچه دژخیمان خاد [که در برابر زندانیان یک دیگر شان را " لا لا " صدا می زدند] نالش کنان به همدیگر می گفتند : " لا لا، چوب سر آب را هر چه می زنیم زیر نمی نشیند ". و جلاد دیگر [از جمله قیوم صافی] شکوه کنان می گفت: " ... هر دفعه که از او سوال می کنیم به روی ما تف می اندازد ... " .

بهمن بار ها تاکید می کرد که اخوان دهها بار سفاکتر و میهن فروستر از خلقی ها و پرچی هاست؛ حتی لحظه ای از مبارزه بر ضد آنان نباید غافل شد.

" افسوس که بهمن زنده نماند تا به چشم واقعیت آنچه را بر زبان رانده بود مشاهده می کرد و با استواری بی نظیرش علیه خاینان بنیاد گرا نیز حماسه می آفرید " . «

[درختم یادشت از این قلم در مورد بهمن، جمله اخیر (" افسوس که بهمن ... ") از جانب دوستی که سروده فوق را به سایت " به اشعار دشنه گون خوش آمدید " فرستاده بود، علاوه شده، و نکات بین مربع قوس [] در جریان چاپ این دفتر به زیر نویس اضافه گردیده است.] .

سالهاست که " عبور لحظه ها " در سایت وزین و پر محتوای (" به اشعار دشنه گون خوش آمدید ") بر قرار می باشد .

مجموعه اشعار متن دفتر " عبور لحظه ها " بر روی سایت چریکهای فدایی خلق ایران (<http://www.fadaee.org>) یا (<http://www.siahkal.com>) نیز برقرار گردیده است (پ . رتیل)

□

■ [۲]-: " تابوت شهر "، این پارچه که در جوی ۱۳۶۲ در زندان پلچرخی فریاد شده ، در شماره ... سال ۱۹۹۰ ماهنامه " ۲۳ ثور " نشر گردیده است.

۱- ضحاک (بریزنف).

■ [۳]-: " ضحاک " به تاریخ نهم سنبله سال ۱۳۷۱ در دهلی سروده شده، در شماره ۳۳ و ۳۴ سال ۱۹۹۳- حمل و اسد سال ۱۳۷۲ مجله " پیام زن "، همچنان در نشریه " شهروند " شماره ۶۱۲ سال ۱۳۸۰ چاپ شده است.

۱- " طلسم ساز محتضر " (اشاره ایست به امپریالیزم در حال زوال امریکا)
 ۲- کوه آسمایی [که در واقع ازدو کلمه جداگانه ترکیب یافته، یعنی "آسه" یا " آشا" به دری معنی آن (آرزو) و " مایی" یا " ما " که هندی بوده، مفهوم مادر را می رساند. هر دو واژه ریشه سانسگریت داشته "مادر آرزو" یا مادر آرزو ها را افاده می نماید] و کوه " شیر دروازه" درکابل موقعیت داشته دریای کابل و دو شاهراه، دو گوشه ی پیوست هر دو کوه را از هم جدا می سازد. از آغاز هر دو گوشه بر فراز هر دو کوه دیوار های بلند و با عظمت با تیرکش هایش دیده می شود که در زمان کابلهشاهان رتبیل شاه اول ویا دوم (حدود ۱۳۰۰ سال قبل) برای دفاع از تهاجم دشمنان خارجی اعمار گردیده بود. با آنکه بخشهای از این دیوار ها طی اعصارمتمادی تخریب شده، با آنهم بیشترین بخشهای باقیمانده ی آن بر ابهت و شکوه هر دو کوه افزوده، و بیانگوی دفاع مردم آزاده ی ما در برابر تهاجم اعراب بادیه نشین و غارتگری باشد.

۳- المعتمصم با الله هشتمین خلیفه عباسی که قیام بابک خرم دین را وحشیانه سرکوب کرد.
 ۴- " آیت الله " لقبی است که برخی از سر داره (سربانند) های «حزب وحدت» از آیت الله های ایران به عاریت گرفته اند.

۵- ضحاک (در سروده اشاره ایست به " بنیاد گرایی ").
 ۶- " هفت " و " هشت " : " هشت تنظیم " اخوانی؛ مثل جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و... سرهمبندی شده توسط (ISI و CIA) و عرب سعودی که درکشتار های دسته جمعی و نابودی ارزشهای مادی و معنوی کشور از هلاکو و آتیلا پیشی گرفتند. و " هشت تنظیم " یعنی هشت باند ساخته شده توسط جمهوری اسلامی ایران که به " وحدت " رسیدند. (" حزب وحدت ").

۷- سند باد زرتشتی هراتی و استاد سیس سیستانی و حیان خراسانی از پیشوایان قیام مردم افغانستان علیه سلطه عرب بادیه نشین و چپاولگری... بودند.

۸- نام ملا عمر بعد از " ظهور " طالبان در سروده اضافه شده است .
 ۹- بابک پیشوای جنبش خرمدینان که توسط خلیفه عباسی مثله شد. نیزک امیر محلی بادغیس هرات (سر وی به دربار خلیفه عباسی فرستاده شد) حاضین سیستانی یک تن از قیام کنندگان علیه استیلای عرب توسط نماینده هارون الرشید (داود بن بشر) کشته شد. افشین به دستور معتمصم بالله بابک را با نیرنگ به دام انداخته و به خلیفه سپرد. و بعداً خلیفه از افشین هراسید . وی را زندانی کرد. افشین در زندان خلیفه پمرد.

۱۰- " هزار... تموچین " اشاره ایست به " حزب وحدت " (نه از منظر نابخردانه ی نژادی ؛ بل از منظرشبهات کار و کردار و کشتار این باند نهایت بی رحم و منفور، با تموچین یعنی چنگیز خان).

۱۱- " پنتا... پنتاگون (وزارت جنگ امریکا).
 ■ [۴]-: " پیمان کج آیین آباد " به تاریخ ۸ مارچ ۱۹۹۳-۱۳۷۲- سروده شده است.

۱- " پیمان کج آیین آباد " اشاره ایست به " موافقت نامه صلح اسلام آباد " (مورخ ۱۶ اوت ۱۳۷۱ - ۷ مارچ ۱۹۹۳) فی مابین سر باند های جنایتکار و مزدور [که به خاطر منافع بآدار های خارجی شان با هم جنگیدند و سبب بربادی کشور گردیدند] این جنایتکاران بنا به دستور صاحبان خارجی شان در اسلام آباد گرد آمدند، تا پیمان متارکه ، صلح و صلاح را امضا نمایند . این اجیران جنایتکار در حضور صاحبانشان: ترکی الفیصل مسئول اطلاعات (استخبارات) عربستان سعودی، بروجردی نماینده ایران و مقامات بلند پایه پاکستان " پیمان صلح " را امضا کردند.

به تاریخ ۲۱ اوت ۷۱-۱۲ مارچ ۱۹۹۳ ملک فهد پادشاه عربستان سعودی و نواز شریف صدراعظم پاکستان به طور خاص؛ و به تاریخ ۲۲ اوت ۱۳۷۱ - ۱۳ مارچ ۱۹۹۳ رفسنجانی رئیس جمهور ایران در پای موافقت نامه مذکور امضا نمودند.

- ۲- « نواز... " شگر جنگ » مراد از آن (نواز شریف صدراعظم پاکستان) می باشد.
- ۳- « پیک " دجال " (بروجردی نماینده خامنه ای)
- ۴- « پاسبان " سنگ " « ترکی الفیصل نماینده "پاسبان سنگ" یعنی ملک فهد پادشاه عرب سعودی).
- [۵]-: "فتح محال"، درحوت ۱۳۷۲ فریاد شده؛ ودر شماره ۳۷ «پیام زن» اسد ۱۳۷۳- جون ۱۹۹۴ و در سایتهای " پیام آزادی (www.payameazadi.org)؛ "دعوت" و "افغان- جرمن آنلاین" نیز برقرار می باشد.
- ۱- " برنتی" کوه ایست در جنوب شرق کابل که "منار چکری" _ که از خود تاریخ و قصه ای دارد _ در بلندی آن قرار داشته و بلند ترین قلعه آن بنام "شاخ برنتی" یا "برمتی" نامیده میشود. کهن سالان کابل حدود ۶۰ سال قبل از زبان اسلاف پیر و موسپید شان در مورد " برنتی" و " مرنجان" چنین نقل قول میکردند:
- « در گذشته های بسیار دور، در قدیم الایام ، دو دیو نگهبان شهرکابل بود. یکی "مرنجان دیو" نام داشت، دیگرش "برنتی دیو". اولی به تپه ی بزرگی مبدل شد(تپه مرنجان که در قلب کابل موقعیت دارد) دیوی دومی یعنی " برنتی" که هیكلش بسیار بزرگتر از " مرنجان" بود به کوه تبدیل گردید. در اصل این دیو_ به خاطری که جسمش به بزرگی کوه بود، بسیارخود خواه ، مغرور و متکبر بود به اندام و زور خودش می نازید. مردم او را به همین خاطر (برنتی) مسمی نموده بودند. به سبب همین غرور و کبرش بود که "زوالی اش آمد" و خدا او را به کوه تبدیل کرد »
- نگارنده سالهای دهه بیست و سی (در کابل)، کاملاً به خاطر دارد: جوانان مغرور و متکبر، خودنما و زورمند که به امور دیگران مداخله میکردند و یاسبب آزار و اذیت مردم می شدند، کس و یاکسانی هم بودند که مثلاً یکی از آنان را با خشونت مخاطب قرار داده می گفت : « چه بری ما خوده (برای ما خود را) شاخ برنتی ساختی! شاخ ی ته می شکنا نم (شاخ ات را می شکنم) » [در فرهنگ های فارسی(برتنی) به معنی خود بینی، خود نمایی، کبر و غرور آمده، این واژه به مرور ایام و به خاطر سهولت در تلفظ از برتنی به " برنتی" و " برمتی" تغییر نموده است، دراین اسطوره شفاهی علت مبدل شدن دیوان به کوه و تپه، چندان روشن نیست، امید کاوشگران اساطیر کشور، در زمینه باز کردن بازم بیشتر این اسطوره توجه فرمایند.]
- ۲- حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرای بزرگ (سراینده شهنامه).
- ۳- " کابورا" یکی از نامهای قدیم کابل می باشد.
- ۴- اشاره ایست به دیوار هایی بر فراز کوه آسه مایی و شیر دروازه.
- ۵- پیکره اخیر این پارچه، در نخستین روز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان؛ سروده شده است.
- [۶]-: (" مینا طفیانگر بی همتا") به تاریخ ۱۰ جنوری ۱۹۹۵ سروده شده، پیوست بانامه ای از این قلم در شماره ۳۹ حوت ۱۳۷۳ - فبروری ۱۹۹۵ " پیام زن" درج می باشد.
- "راوا" طی نامه شماره -۴۹۳ / ۲۳ نوامبر ۱۹۹۴ به خاطر تجلیل از هشتمین سالروز شهادت رهبر و بنیانگذارش (مینا) که به تاریخ ۴ فبرور ۱۹۹۵ در اسلام آباد برگزار می شد، از این قلم تقاضا نمود تا به پاکستان آمده در تجلیل این محفل اشتراک ورزد، همچنان در آخرین نامه چنین آمده : " در صورتیکه شرکت در محفل برایتان مقدور نباشد از دریافت پیام شما که یقیناً بیانگر همدردی و همبستگی با مردم و بخصوص زنان افغانستان اسیر چنگال خونین بنیاد گرایان خواهد بود، استقبال میکنیم."
- از آنجایی که در کشور هند پناهنده بودیم و اشتراک در آن محفل مقدور نبود، نامه ذیل را با سروده فوق به آدرس " راوا " فرستادم:

« خواهران رزمنده و انقلابی، تهنیت و درود های گرم و سلامهای پر حرارت و رفیقانه تقدیم تان باد! نگارنده ی این نامه متاسف است که بنابر معاذیری نتوانست به پاکستان بیاید و افتخار نشست در این گرد همایی با عظمت و هكذا کسب آشنایی و معرفت با نمایندگان محترم سازمان ها و احزاب انقلابی را نصیب گردد. حضار محترم، بر همگان میهن و آشکار است که کشور های غربی در رأس ابر قدرت یکه تاز آمریکا _ که " موسسه ملل متحد " را به چماق دستش تبدیل نموده و آنرا بنابر اقتضای منافع اقتصادی و سیاسی خود و متحدین غربیش بر سر هر کشور و ملتی که لازم داند، می کوبد _ هسته های متعفن بنیاد گرایی و پان اخوانیزم

را در هر گوشه و کنار جهان پرورانید، و به کمک دالر، تجهیزات مدرن نظامی و دستیاران و مشاورین سیاسی و استخباراتی از این غده های چرکین چنان هیولای هول و هراس ساخته که حتی امروز ناگذیر شده گستاخی و سرکشی آنانرا در الجزایر تحمل نماید.

با آنکه ابعاد شخصیت اجتماعی، سیاسی، انقلابی، هکذا کارنامه های رنگین و حماسه آفرین مینا، در روند مبارزه اش به خاطر رهایی نصف جامعه، یعنی زنان مظلوم و ستم دیده ی کشور، توسط همزمان بی باک و ادامه کارش، از جانب سایر پیکارگران دلیر افغان که در راه آزادی میهن اسارت دیده از چنگال کرگسان (ISI و CIA) و پنجال شغالان عرب و ایران و چاکران "سازمان اطلاعات خارجی روسیه" سرگرم رزم و نبردند، همچنان از طرف شخصیت های سیاسی و نمایندگان سازمانها و احزاب انقلابی سایر کشور ها که به خاطر امر رهایی بشریت از یوغ سرمایه مبارزه می نمایند، به وضاحت بیان شده است. نگارنده علاقمند است در این مختصر نبشته، سطر ی چند بر آن بیفزاید.

مینا، این شیره زن شجاع و طغیانگر بی همتا، در پیشگاه مردمش، با تواضع یک انقلابی حرفه ای، پیمان خون بست تا در راه آزادی زن و آزادی کشورش تا پای جان مبارزه بی امانش را تداوم بخشد و دمی نه آساید. سازمان "راوا" این کانون فروزان و داغ جنبش زنان کشور را تأسیس نمود و انرژی بخشی از زنان آگاه، متعهد و رزمنده ی کشور را ظرفیت بخشید. و بعد از شکست مفتضانه ارتش سراسیمه سوسیال امپریالیزم روس، بیشترین آتش مبارزه اش را متوجه این گله های وحشی و مدنیت سوز نمود. سر گله گوریلای های وحشی یعنی گلبدین که جز با خودش با هیچ جانور خونخواری در جهان قابل مقایسه نیست، به یاری یاران قدیمش یعنی خادی ها، پلان قتل وی را طرح و سر انجام ترورش نمودند. روحش شاد! [خاطره اش گرامی] و درفشش در اهتزاز باد!

حضار محترم، اجازه دهید نقل قولی از پیشوای بین الملل اول (مارکس) بیاوریم:

" هرکس چیزی در باره تاریخ بداند، می داند که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون جوشش زنان امکان پذیر نیست ". متکی به حکم فوق می توان تذکار داد که هر جوشش سیاسی، به خاطر تغییرات بزرگ اجتماعی، نیازم مبرم به ظرف و قالبی دارد که در آن مجموع انرژی مبارزان تحول پسند بهم برسد. مینای شهید نه یک بار؛ بل بار بار ثابت نمود که انسان آگاه و متعهد چگونه باید در میان توفان خون و امواج سرب مذاب، که سوسیال امپریالیزم روس و چاکران آن در کشور راه انداخته بودند، به ستیز و جدل بپردازد و در زیر پای ابلیشان اخوانی آتش انتقام افروزد و با قاطعیت و پیگیری ریشه ی آنان را بخشکاند. تاریخ پر ابهت کشور ما نام این زن انقلابی را بر کتیبه اش چنین رقم زده است: [سروده "مینا..."] به ادامه این سطر درج نامه شده بود! در پیوند باد مبارزه "راوا" با جنبش کارگران جهان! زنده باد مبارزه مشترک کلیه نیرو های آزادیخواه و مترقی بر ضد احزاب منفور اخوانی و چاکران روسی! م. ک. ت سابق عضو سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی [سازمان تسلیم ناپذیر و پر افتخار "ساوو"] [۱۰ جنوری ۱۹۹۵ - دهلی جدید].

۱- کنگینه: در فصل برداشت انگور که مصادف است با ماه هفتم سال، باغداران کشور برای اینکه بتوانند انگور را از آسیب سرمای شدید زمستان حفظ نمایند، از گل خام، دو دانه تابه ی از داخل (مثل کاسه) فرورفته، به اندازه بیشتر از یک بلست (یک وجب) می سازند. بعد از خشک شدن تابه ها گلی، چند خوشه انگور را در میان تابه اولی جای داده، بردور لب آن اندک گل نرم گذاشته، تابه دومی را بروی آن قرار می دهند. بعدا گل آبگین دور آنرا می مالند. بدینگونه انگور از گزند سرمای شدید زمستان محفوظ می ماند. بعضا باغداران و میوه فروشان کنگینه را به مشتریان هم عرضه می نمایند. مردم در همین زمینه مثلی دارند: «مرد مینا ها، که سر کشید کنگینه ها». مراد از آن، مقایسه افراد ناپاک، ناهم؛ پرمدها و خودنما و جاه طلب است که زنده اند، با اشخاص بافهم، کاردان، با تجربه و فروتن و فداکار (چه در صحنه سیاست و چه در امور اجتماعی) که به گونه ای از کار برکنار ساخته شده اند و یا زندانی یا اعدام شده و یا به مرگ طبیعی درگذشته اند.

یکی یعنی کنگینه (که از گلی نارس و دنی در کمترین مدت و به سادگی شکل گرفته، انگور با هسته و پوست و برگش را در خود جای داده)، خودش را در همچشمی و رقابت با دیگری؛ یعنی مینا (که با دست استاد

کار، مواد نخستینش در کوره آتش به قوام و مراحل عالی رسیده، تنگ بلور پردرخشش و شفاف گشته، آب تخمیر شده انگور که انبیب دیده، باده ی گوارو آتشگون شده، سکر و آرامشی بخشیده به نوشنده و... قرار می دهد؛ بسان مقایسه دست نشاندگانی مثل ببرک وکرزی با میرویس نیکه وشاه امان الله خان!

■ [۷]-: "چیستان" به خاطر تقرر یکتن از خاینین ملی (گلبدین) به پست صدارت (نخست وزیر در دولت کارتونیک جهادی اخوانی های شرف باخته) سروده شد.

■ [۸]-: " بذر شهاب " در شماره ۲۷۹ سال ۱۳۷۵ " شهروند " چاپ تورنتو؛ همچنان ماهنامه " آذرخش" شماره ... سال ... نشر شده است.

۱- هفت باند اسلامی غارتگر، آدمکش و خاین، که توسط (CIA) و (ISI) در پاکستان بسته بندی گردیدند.] از جمله ی باند های مذکور، (K.G.B) با تأسیس " شورای نظا" در راس باند جمعیت آنرا از درون تسخیر و در خدمت سیاست استعماری خود قرار داد] .

۲- " برزین"، نام یکی از هفت آتشکده مشهور زردشتیان در بلخ باستان بوده است.] آذر برزین؛ آذر نوش؛ آذر بهرام؛ آذر زردشت؛ آذرآباد؛ آذرگشسپ؛ آذر فرنیغ] .

۳- هشت گروهک رهزن، جنایتکار و وطنفروش ساخت ایران که بعداً به " وحدت " رسیدند، و با نفوذ خاد (خاد بخش کشتمند، آن " حزب " به دو بخش تقسیم گردید. بعد ها بنابر دستور (K.G.B) صدراعظم دولت دست نشاند: « سلطاعلی کشتمند زمانیکه بعد از دوره دوم حکومت بر طرف گردید، از حزب و دفتر سیاسی آن استعفا داده شرمسارانه گفت: " به حزب وحدت تعلق فکری دارد و برای تحکیم آن سعی نموده و انتلاف شمال را بر حق میدانم. » ("نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان" اثر عبدالقدوس غوربندی عضو کمیته مرکزی حزب مذکور - صفحه ۱۱۶) .

۴- " نوظهور": طالبان ضد تمدن، سازمانیافته توسط (CIA) و (ISI) که عساکر پاکستان و تروریستان عرب نیز شامل آن بوده و در اوایل، بخصوص در ساختمان بدنه نظامی آنها بخشی از خلقی ها نقش سازنده داشتند.

۵- " دخمه " (تالار سازمان " ملل متحد ") .

۶- " خرگاه " : (عمارت پنتاگون) .

۷- " غول پاکلین " (اشاره ایست از " و. ا. لنین " به امپریالیزم) .

■ [۹]-: " آذرخش " تاریخ سروده سرطان ۱۳۷۵ بوده و در شمار ... اسد ۱۳۷۵ (اگست ۱۹۹۶) ماهنامه آذرخش چاپ شده است .

■ [۱۰]-: " غرش موجه ای ما... " (۲۵ فبروری ۱۹۹۷) در شماره ... ماهنامه " پگاه " منتشر شده است.

■ [۱۱]-: " تصاویر " تاریخ سروده جنوری ۱۹۹۷ بوده، و در شماره ۴۷ قوس ۱۳۷۶ دسمبر ۱۹۹۷ مجله " پیام زن " نشر شده است (البته بدون زیر نویس) .

۱- " چلی" به نوجوانانی گفته می شود که در حجره ای اعمار شده درمساجد زندگی شباروزی خود را می گذرانند . کارپاگزگی مساجد را به عهده دارند. خوراک و پوشاک آنان از جانب اهالی اطراف و اکناف مسجد تأمین میشود. در خدمت ملا مسجد قرار داشته ... از وی "علم دین" را می آموزند. (اکثر ملا ها و چلی ها به خصوص در ۲۵ سال اخیر در خدمت استخبارات (اطلاعات) رژیمهای خلقی وپرچمی، جهادی و طالبی قرار داشتند. (هم اکنون در خدمت دولت دست نشاند امریکا قرار دارند) .

۲- " سپیده" اشاره ایست به شرق.

۳- " صبح" اشاره به آغاز انقلاب مردمی درنیپال می باشد.

■ [۱۲]-: " بر کتیبه ای سپر " (در ماه حمل ۱۳۷۷- اپریل ۱۹۹۸) سرود شد .

۱- " حله " ، « شهری بود در عراق میان کوفه و بغداد، در ساحل رود فرات» (فرهنگ محمد معین)؛ « " حله " مانند " کوفه " در ناحیه بابل موقعیت داشت سحر و جادو و جادوگری در هر دو شهرک رنگ و رونقی خاصی داشت . » (فرهنگ دهخدا) .

۲- شعر " پیشواز " از م. آرم .

- [۱۳] :- " چیزز " (به سلامتی) در اپریل ۱۹۹۸ سروده شده با قطعه عکسی که دو نماینده طالبان را در ضیافتی در خارج از کشور، در حال سر کشیدن پیک های مشروب شان، نشان می داد ، در شماره ۳۸ ماهنامه "پگاه" چاپ شده است.
۱- یونوکال کارپوریشن : موسسه پترولیم امریکایی.
- [۱۴] :- " غریق و صخره " به تاریخ ۱۳۷۸ (۱۹۹۸) سروده شده، و در شماره ۳۶ نشریه "پگاه" چاپ شده است.
- [۱۵] :- " فریاد کن با ساز " در سپتمبر ۱۹۹۸ سروده شد. در " رادیوی صدای شرق " _ تورنتو _ دکلمه شده و در شماره ... ماهنامه کیوان چاپ امریکا ، همچنان در سایت " دعوت " برقرار می باشد..
۱- شعر " زندگی انسان آزادی و استقلال اوست _ بهر آزادی جدل کن بندگی در کار نیست " از زنده یاد لاهوتی بوده، سراینده آن زنده یاد استاد یعقوب قاسمی می باشد.
- [۱۶] :- سروده (" محموله زهر ناک ") در شماره ... ۱۳۷۹ " پیام زن " تحت عنوان " علفزهر " ، و در شماره ۵۰۸ نشریه " شهروند " ۲۸ مرداد منتشر شده است.
۱- " سرزمین بی نسب " (پاکستان).
- [۱۷] :- " بسوی آزادی " در مارچ ۱۹۹۹ سروده شده، در شماره ۵۱ سرطان ۱۳۷۸- جون ۱۹۹۹ مجله " پیام زن " و در شماره ۷۷۰- ۲۱- مارچ ۲۰۰۳ نشریه " شهروند " چاپ شده است.
- [۱۸] :- " تنها نیم " که در اول اکتوبر ۱۹۹۶ سروده شد در شماره ۴۵ حوت ۱۳۷۵ مارچ ۱۹۹۷ " پیام زن " نشر شده است.
- [۱۹] :- " جنگ به فرمان " در " پیام زن " شماره ۳۹ مورخ حوت ۱۳۷۳ - فبروری ۱۹۹۵ ارگان نشراتی " راوا " (www.rawa.org) چاپ شده ؛ همچنان در سایت های " دعوت " (www.dawatnet.com) و " افغان - جرمن آنلاین " (http://www.afghan-german.de) و سایت " پیام آزادی (www.payameazadi.org) بر قرار گردیده است.
- [۲۰] :- " اگر راست نگوئی... " در ۱۶ جوزای ۲۰۰۴ سروده شده و در شماره ۹۱۱ سه شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۸۳ " شهروند " و در شماره ۶۷ " پیام فدایی " (ارگان چریکهای فدایی خلق ایران) منتشر شده، همچنان در سایت " دعوت " و " افغان- جرمن آنلاین " بر قرار گردیده است.
۱- " پایگاه هوایی بگرام " : این پایگاه در ۳۰ کیلو متری کابل موقعیت دارد.
- [۲۱] :- " خرافه و سیبده " این پارچه در مارچ ۲۰۰۵ سروده شده، در شماره ... - مورخ ... ۲۰۰۵ " ایران پست " چاپ تورنتو و در شماره ۸۳ فروردین ماه ۱۳۸۴ " پیام فدایی " (ارگان چریکهای فدایی خلق ایران) چاپ شده است.
۱- " غول پاکلین " اشاره نین به امپریالیزم می باشد.
- ۲- در کشور ما شفق بر خلاف معنی آن در فرهنگ های زبان فارسی ، که بعد از غروب را گویند، به معنی قبل از طلوع به کار رفته است.
- ۳- " سیاه کوه " در افغانستان موقعیت دارد.
- ۴- خیزشها و تکانهای انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیزم در نیپال، ونزیویلا و... .
- [۲۲] :- " تو مفهوم انسانی " بخاطر درگذشت دوستم عزیز و گرانقدرم زنده یاد دکتر محمود گودرزی نویسنده نامور ایران _ که صد ها مقاله بلند و تحلیلی ایشان _ منجمله در رابطه با مسایل افغانستان _ درج نشریه " شهروند " و مضامین مربوط به مسایل افغانستان ، همچنان در مجله " پیام زن " چاپ و نشر شده؛ به تاریخ (۸-اپریل ۲۰۰۵) فریاد شده است.

" تو مفهوم انسانی... " در شماره: ۹۷۸ جمعه ۲۶ فروردین ۱۳۸۴ (۱۵ اپریل ۲۰۰۵) نشریه " شهروند " چاپ شده؛ همچنان در سایت وزین و پر محتوای (" به اشعار دشنه گون خوش آمدید ") بر قرار گردیده است.

■ [۲۳]-: " چریکهای فدایی خلق ایران "، بتاريخ ۱۲ می ۲۰۰۶ بخاطر شخصیت برجسته جنبش کمونیستی کشوربرادرو همسایه ما ایران " رفیق مادر " (فاطمه سعیدی شایگان) عضو برجسته و سابقه دار چریک های فدایی خلق ایران _ که در محفلی در آلمان، در حضور شخص خودش از ایشان قدر دانی و تجلیل در خور ستایش بعمل آمد _ سروده شده است. درج شماره ۸۵ " پیام فدایی " خرداد ماه ۱۳۸۵ می باشد.

۱- " از یک جرقه حریق بر می خیزد " (صدرمانوآثار منتخب، جلد اول صفحه ۱۷۵)
 ۲- سراینده شعر (پ . رتبیل) در گیر و دار انقلاب سال ۱۳۵۷، که از طریق امواج رادیوی ایران در کابل، جریانات را تعقیب می کرد؛ می شنید که گوینده در رادیو، با صدای رسا می گفت: " چریک های فدایی خلق! چریک های فدایی خلق! به یاری ما بشتابید، رادیو تلویزیون ملی ایران در محاصره گارد شاه قرار گرفته... " و مدتی بعد آوازی به گوش می رسید: " چریک های فدایی خلق! چریک های فدایی خلق! محاصره شکست از شما تشکر میکنیم... "

■ [۲۴]-: (" رفقا! ") که به خاطر یورش و کشتار دسته جمعی اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانوست) ترکیه، توسط ارتش آن کشور (به تاریخ دو سپتمبر ۲۰۰۵) سروده شده است، پیوست نامه ای عنوان حزب مذکور به یکی از رفقای ارجمند حزب کمونیست ایران (م ل م) که از این قلم خواسته بود تا در زمینه این کشتار دسته جمعی، پیام و یا مطلبی بنویسد. سروده فوق (و پیام) نوشته شده را به این رفیق ارجمند سپردم. یگانه نشریه که سروده فوق را به دست نشر سپرد " پیام فدایی " (شماره، ۹۰) بود. [از آن رفیق گرانقدر (چریکهای فدایی خلق ایران) که در نشراین سروده و سایر سروده هایم در " پیام فدایی " توجه ی رفیقانه نموده اند، رفیقانه ابراز امتنان می نمایم- پ. رتبیل]

■ [۲۵]-: سروده ی " قطب نما " به نشریه " قطب نما " « ارگان مرکزی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع- افغانستان » اهدا شده، تاریخ سروده ۷-۷-۲۰۰۶ بوده، به شماره ۱۲ ماهنامه چاپ شده است.

